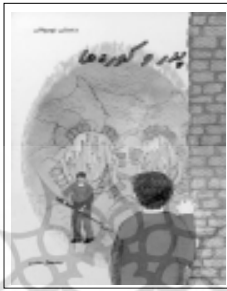




مکتب بازگشت!

هادی خورشاهیان



- عنوان کتاب: پدر و کوره‌ها
- نویسنده: جمال حیدری
- ناشر: جهان کتاب
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۷
- شمارگان: ۲۳۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۷۲ صفحه
- بها: ۳۵ تومان

موضوع‌گیری نکته مذهبی، در شخصیت‌پردازی آقای رجبی، دبیر دبنی، یکی از ایرادهای اساسی داستان است که برای خواننده هوشمند داستان مشکل به وجود می‌آورد. آدم‌های داستان، در حد نام و حتی ضعف‌ها، از آن، در حد اشاره باقی می‌مانند. «حیدری» از شخصیت‌پردازی آدم‌های داستان برنیامده و در این میان تنها به سیر صعودی راوی داستان پرداخته است که البته، آن نیز تصنعی به نظر می‌آید. راوی، نوجوانی است که حتی گریه‌ها و التماس‌های مادر چندش‌ناش در او اثر نمی‌کند، اما با دیدن محل کار پدر، ناگهان دچار تغییر اساسی می‌شود بدون اینکه پیشتر نشانه‌ای از قابلیت پذیرش چنین تغییری، در رفتار و گفتار وی مشاهده شده باشد. نویسنده، با لطمه‌هایی که به طرح داستان، شخصیت‌پردازی، ارتباطات منطقی حوادث، نثر داستان و دیگر اجزای داستانش زده، به نوعی به جرگه پیرامون، «مکتب بازگشت» پیوسته است و با ندیده گرفتن هر آن چه در این سال‌ها در ادبیات داستانی به دست آمده یا سرفتی چند دهه‌های، داستانی همانند دیگر داستان‌های ضعیف کارگری و کوره‌یزخانه‌های خلق کرده است. داستانی که «حیدری» نوشته است، داستانی نیست که خواننده امروز بتواند تحت تاثیرش قرار بگیرد و یا حتی از آن لذت برد. نوجوان امروز، آن قدر هوشمند است که نمی‌توان توقع او را در سطح نوجوان چند دهه پیش نگاه داشت. برای راهایی به شخصیت او باید در دنیای کنونی‌اش زیسته.

چند نکته درباره نثر کتاب

۱. به طور کلی، نثر این اثر نامهمگون و غیرداستانی است. در تمام صفحات کتاب می‌توان ایرادهایی که گاه خیلی آشکار است پیدا کرد که ارزش ادبی این اثر را به طور چشمگیری کاهش داده است. اما پیش از پرداختن به ایرادها، بهتر است به نقاط قوت این اثر اشاره کنیم.
- ۱.۱. تکرار جملات، کلمات یا قیافه‌ها، اگر چه به ندرت، اما به خوبی در داستان، «پدر و کوره‌ها» مورد استفاده قرار گرفته است. مثلاً: «مادرش پیر پیر بود» و «۲۲ و ۲۳ در دفتر، بسته بسته نبوده» و «۲۵ یا معلم روی نخته سیاه نوشت». راهمای موبقیتر در تحمیل و من هم من عین آن را در دفتر نوشتیم. معلم جلوی نوشته‌اش چند قلمش کشید، من هم کشیدم. معلم جلوی یکی از آنها نوشت: «مترکز حواس» من هم نوشتم» من ۲۱
- ۱.۲. اغراق: «اشک حاشی مثل سیل بود، بکر بزرگ می‌ریخت و چیزی نمانده بود همه ما را غرق کند» و «غذاهای مفوی» این جمله نوی دهنم هزار بار تکرار شد. شاید من بیشترش من ۲۵
- ۱.۳. استفاده از زبان مردم کوچه و بازار، بانوحه به

اول کلاس است و سرانجام، وارد دانشگاه می‌شود. در محیط مدرسه، جز «آقای رجبی»، دبیر دبنی، بقیه از جمله نالم و دبیر علوم با آدم‌های بدی هستند یا آدم‌هایی بی‌تفاوت. دبیر دبنی، انسانی بسیار فهمیده، قابل اعتماد و دلسوز است. بچه‌های مدرسه، آن‌هایی که راوی از آن‌ها اسم می‌برد، بچه‌های شرور و شیطانی هستند که راوی پس از این که تصمیم می‌گیرد داستانش درسخونی شود، با آن‌ها قطع رابطه می‌کند و با شاگرد اول کلاس که آخر سال، شاگرد دوم کلاس می‌شود، طرح فوستی می‌ریزد. با وجود این، راوی حتی موقعی که تصمیم به درسخوان شدن گرفته است، باز هم زورگو و قلدر باقی می‌ماند و به زور، جای خود را با هم بزرگی شاگرد اول کلاس عوض می‌کند. «بیز» و «کوره‌ها» نمونه داستان‌هایی است که یا نثری شعیف، طرحی بسیار شعیف‌تر از بیپوده کش می‌دهند. داستان‌هایی از این دسته بیش از این و به طور خاص در دهه پنجاه فراوان نوشته شده است. «سید جمال حیدری» با اندیشه گرفتن دستاوردهای جدید داستان‌نویسی، سراغ شیوه‌ای می‌رود که امروزه مخاطب کم‌تری دارد و خوانندگان نوجوان، کمتر با آن ارتباط برقرار می‌کنند. امروز برای روایت زندگی انسان‌هایی که رنج می‌برند و زندگی سطح پایین دارند، نویسنده باید به سراغ شیوه‌های تأثیرگذارتری برود.

«پدر و کوره‌ها» نوشته «سید جمال حیدری» کتابی است که عنوان «داستان نوجوانان» را بر خود دارد و از دیدگاه اول شخص روایت می‌شود. اطلاق این راوی که در تمام داستان از او نامی برده نمی‌شود، او «پره» «پرسوسه»، «بچه»، «بیم مدرسه»، «چوان مرگ» و امثال این می‌مانند. او نوجوان و یا در واقع، جوانی است که برای ثبت‌نام به دانشگاه آمده و بیت‌نام، پنهانی می‌شود برای بازگشت جوان به گذشته و روایت آن‌چه در طول زندگی و به طور خاص، در مسیر راهمایی به دانشگاه به سر او آمده است. گزارش راوی، به محیط خانه و مدرسه محدود می‌شود، اگر چه درباره محل کار پدر نیز چیزهایی می‌گوید. در محیط خانه، راوی با مادری کم بنیه و زحمتکش، چند خواهر و برادر که نویسنده اطلاعاتی درباره آن‌ها به خواننده نمی‌دهد و پدری که کارگر کوره است، زندگی می‌کند. مادر در خانه و همین‌طور در دفتر مدیر مدرسه، اسنلی مفکول به تصویر کشیده می‌شود که همه تلاش گذران زندگی است و چیز بزرگ کردن بچه‌ها به چیز دیگری نمی‌انیدش. پدر نیز کارگر ساده کوره است و همانند بسیاری از مردم همه تلاشش کسب معاش است و از نظر فکری، چالگاهی در خانه و اجتماع ندارد، اما محیط کار پدر، ننگری در روان بی‌تفاوتی پسر می‌زند و او را از شاگرد تئیل کلاس به شاگردی ساعی تبدیل می‌کند. از این پس، او شاگرد



نویسنده، با لطمه‌هایی که به طرح داستان، شخصیت پردازی، ارتباط منفی حوادث، نثر داستان و دیگر اجزای داستانش زده، به نوعی به جرگه پیرامون «مکتب بازگشت» پیوسته است و با ندیده گرفتن هر آن چه در این سال‌ها در ادبیات داستانی به دست آمده، با پسرفتی چند دهه‌ای، داستانی همانند دیگر داستان‌های ضعیف کارگری و کوره‌پزخانه‌ای خلق کرده است

۲۸ [نمی‌دانستیم؟ نمی‌فهمیدم؟]
 «و زد با دستش زیر کتابم.» ص ۲۷ (و با دستش زد زیر کتابم؟ و با دستش زیر کتابم زد؟)
 «سوال اول: «چرا مادر حضرت موسی (ع) را در سید گناخت و به رودخانه برد و ول کرد؟» ص ۵۵
 «سوال اول: «چرا مادر حضرت موسی (ع)، حضرت موسی (ع) را در سید گناخت و به رودخانه برد و رها کرد؟»

در این مورد آخر، جدا از این که عبارت «حضرت موسی (ع)» یک بار دیگر باید تکرار شود، خواننده بهیچت می‌ماند که چگونه در سوالی امتحانی، از فعل «ول کردن» استفاده شده است. پانوجه به اشکالاتی از این دست، بهتر این بود که «پدر و کوره‌ها» قبل از انتشار، توسط یک ویراستار ویرایش می‌شد.

شخصیت قهرمان داستان و محیط زندگی‌اش، شاید مهم‌ترین ویژگی این اثر باشد. به عنوان مثال و از میان نمونه‌های فراوان به این چند مورد اشاره کرد:
 «این بابا چقدر لغزش می‌دهد.» ص ۷
 «ولی صبح باز هم همان «نن اش» و «جیف نان» اول بودم.» ص ۹

«زودی که نگاهم را پس گرفتم» ص ۱۱
 «من سگ جان اشکم درآمد.» ص ۲۱
 «بنیم مزده شکمت سیر شده‌اها؟» ص ۲۹
 «سه می‌شد.» ص ۲۷
 «دست گزما می‌خواهم از این بعد کنار تو بنشینم.» ص ۴۸

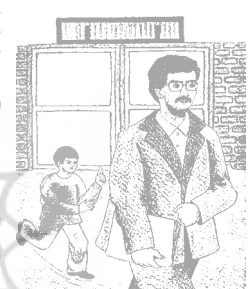
و حالا در این بخش، اشاره‌ای گذرا به ایرادهایی نثر کتاب می‌کنیم که مسائقی، تعداد آنها در صفحات محدود این داستان کم نیست. البته، به ایرادهای نثر می‌توان ایراد علامتگذاری را نیز اضافه کرد که مثلاً در صفحه ۱۲ آمده است: «بیز نبود مثل همیشه، شب سرکار بود و نمونه‌هایی دیگر از این دست که شاید در برخی موارد این ایرادها به حروفچینی برگردد. اما نمونه‌هایی از ایرادهای نثر:

«او سرا خواست و حرف زد برابرم.» ص ۱۲ [او مرا خواست و برابرم حرف زد؟]
 «عمو خلیل را رفیقم که با زیر شلوار و پیراهنی.» ص ۱۳ [یا زیر شلوار و پیراهن؟]
 «درد تقاری است... همشاش نخوردی.» ص ۱۴ [کم می‌خورد؟]

«هر چی داشت و نداشت و ما و توی شکم ما ریخت.» ص ۱۴ [می‌ریخت؟]
 «اینجا کار می‌گند بپریم.» ص ۱۷ [پریم این جا کار می‌کنند؟]

«زن عمو اجازه گرفت از مادرم و پدرم.» ص ۲۵ [زن عمو از مادر و پدرم اجازه گرفت؟]
 «پدر گفت: «داداش همین جا بخوابید صبح» ص ۲۵ [؟]

«نگاهش می‌کردم، اما نمی‌دانم چی گفت.» ص



کتاب به کورگ و پوجوان ای می ۱۳۷۹

«پدر و کوره‌ها»
 نمونه داستان‌هایی است که با نثری ضعیف، طرحی بسیار ضعیف‌تر را بیهوده کش می‌دهند. داستان‌هایی از این دست، پیش از این و به طور اخص در دهه پنجاه، فراوان نوشته شده است

